

همز (همزه)	هو التعيب و النقص الضعيف، كما أنّ اللّمز هو تعيب و تضعيف قويّ شديد.	عیبگویی کردن و نقص گرفتن به صورتی خفیف همان طور که لمز عیبگویی و تضعیف شدید کسی است. پس همز خفیف و لمز شدید است.
لمز (لمزه)	هو ما يقرب من الغمز. فانّ الغمز هو اشاره الى شيء بجفن أو حاجب أو عين في مقام التعيب و التضعيف. و اللّمز كالغمز في المواجهه، كما أنّ الهمز هو تعيب في غير المواجهه بل بالغيب.	معنای آن نزدیک غمز است. غمز به معنای اشاره با چشمک، ابرو و چشم به چیزی در مقام عیبجویی و تضعیف است. ضمناً لمز هم مانند غمز در حال مواجهه روی می دهد، در حالی که همز ؛ عیب جویی نه در پیش رو، بلکه در پشت سر و غیبت است پس خرد کردن در مواجهه با چیزی را لمز گویند. همز همین رفتار اما در غیبت است.
جمع	هو انضمام شيء الى آخر، و يعبر عنه بالاجتماع.	پیوستن چیزی به چیز دیگر که از آن به عنوان اجتماع تعبیر می شود.
مال	هو مطلق ما يملكه الإنسان من النقدین و المواشي و الرقيق و غيرها.	هر آنچه جزء دارایی های انسان است چه نقدی و چه حیوانات و هر چیزی که در آن برای انسان نوعی راحتی وجود دارد.
عدد(عدّد)	هو إحصاء مع جمع، و بهذين القيدین تفتقر عن موادّ الحصى، الحسب، و غيرهما.	شمردن و ضبط کردن به همراه جمع آوری را گویند و این دو قید در این واژه متمایز است.
حسب ^۱ (یحسب)	هو الإشراف و الاطلاع بقصد الاختبار، و النظر و الدقه بقصد السبر و الطلب، و يعبر عنه بالفارسيه بكلمه (رسیدگی).	تسلط و آگاهی برای خبر گرفتن و دقت برای کاوشگری و درخواست، که از آن در فارسی به رسیدگی تعبیر می شود.
خلد (أُخلد)	هو الدوام و البقاء، و دوام كلّ شيء بحسبه و بمقتضى موضوعه و ظرفه.	دوام و بقا را گویند و دوام هر چیزی متناسب با اقتضات آن است. دوام در دنیا و در این منزل فانی و برای اجساد پوسیدنی، طول عمر و ماندگاری طولانی است، اما دوام در آخرت که دارالقرار است و برای جسمها و روحهای ماندگار، باقی ماندن تا زمان

^۱ قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۳۱: حساب به معنی شمردن است، حسابان به کسر اول و ضم آن مصدر است. به معنی شمردن و نیز حسابان به ضمّ اول تیرهای کوچک را گویند. مفرد آن حسابانه است، فعل (حَسَبَ) یحسب از باب علم یعلم به معنی ظن و گمان به کار می رود، به نظر راغب مصدر اینگونه افعال حسابان به کسر اول است. و شاید علت این تسمیه آن است که گمان و ظنّ پیش گمان کننده و ظنّ کننده یک نوع حساب است، از جانب خود محاسبه و روی آن حکم و عمل می کند. (احتساب) نیز در قرآن مجید به معنی گمان به کار رفته است. (حَسَبَ) (بر وزن فلس) به معنی کفایت استعمال می شود به گمانم علت این تسمیه آن باشد که میان کفایت کننده و کفایت شده حساب برقرار است.

بقای آن منزل است.		
افکندن چیزی را گویند در حالی که نسبت به آن بی‌نیازی وجود دارد.	هو إلقاء شیء استغناء عنه.	نبد (ینبذن)
شکستن هیئت شیء و زایل نمودن نظم آن و از میان بردن حالت مورد انتظار و موجود آن است که می‌تواند از لحاظ مادی یا معنوی مطرح باشد.	هو كسر الهيئة للشيء و إزالة نظمه و إفناء الحالة المتوقعة المتحصلة، مادّیة و معنویا.	حطم (حطمه)
شعله‌ور کردن آتش. و قد به معنای آتش نیست؛ بلکه به معنای آتش، از جنبه شعله ورشدنش می‌باشد، و مصداق اشتعال است.	هو التحرّق فی النار	وقد(موقده)
آشکار شدن بر چیزی که با علو و تفوق بر آن همراه است.	هو العلوّ و الظهور علی شیء	طلع(تطلع)
شدت در بریان کردن است؛ خواه مادی باشد یا معنوی. شیء (بریان کردن)؛ خارج شدن چیزی به وسیله حرارت از حالت طبیعی اش است. پس فؤاد گاهی به قلب اطلاق می‌شود، هرگاه به واسطه تزکیه و تصفیه، به وسیله حرارت ایمان یا عشق یا توجه، به حدّ خلوص و نقاء (پاکی) و طیب (خوشبویی) برسد، گویا آن قلب به حرارت جذب و شدت حرارت مستمرّ، بریان شده است. که اطلاق فؤاد بر قلب متمایل به دنیا و زندگی مادی، هم صحیح است؛ زیرا آن دگرگون شده، و به مسیر لذت‌ها و خوشی‌های زودگذر می‌رود.	هو الشدّة فی الشیء، مادّیاً أو معنویاً.	أفئده (فؤاد)
به معنای انضمام چیزی به چیز دیگر است.	أصل يدلّ علی ضمّ شیء الی شیء	أصد(مؤصده)
گسترش از خارج در یک جهت یا همه جهات.	هو بسط من خارج فی جهة أو فی جمیع الجهات	مدد (ممدّه)